

زبان مادری و کیستی ملی

3. زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری

زبان مادری: سخن گفتن از زبان مادری با همه سادگی و روشنی این واژه، گاه به گونه ای درنیافتنی پیچیده می شود. در اینجا روی سخنم با آن دسته از ایراندوستان است که بگومگوهای پایان ناپذیری را در باره زبان دیرین آذربایجان براه انداخته اند و به پیش می برند. اینکه مردم آذربایجان از همین دیروز ترکیزان شده اند یا چهارسده سال پیش، پرسیانی دانشگاهی است و در میانه گفتگو بر سر حقوق شهروندی جایی ندارد. "زبان مادری" بخودی خود گویای درونمایه این واژه است: زبانی که آدمی از مادر خود می آموزد. پس اگر آذربایجانیها همین امروز هم ترکیزان شده باشند، زبان مادری هر کودکی که از این پس از مادر بزاید، ترکی آذربایجانی است. من خود نیز بر آنم که زبان مردم این بخش از سرزمین ما به گردش روزگار از "آذری" به ترکی دگرگونی یافته است، اینرا انبوه نوشته های چامه سرایان و نویسندگان بخوبی نشان میدهد، ولی همانگونه که گفتم، جای بررسی این نکته را در دانشگاه می دانم و بر آنم که یافتن درستی و یا نادرستی این انگاشت بر گردن زبانشناسان و پژوهشگران است، هر چه هست این بگومگو جایی در میانه کارزار برای رسیدن به حقوق شهروندی ندارد.

چرا پرداختن به زبان مادری از جایگاهی ویژه برخوردار است؟ من به این حق نیز تنها از نگرگاه حقوق شهروندی می نگرم. زبان مادری تنها یک ابزار میانجی میان گویشوران آن نیست. اگر این سخن را بپذیریم که آدمی با آموختن هر زبانی از یک جهانبینی نوین برخوردار می شود، زبان مادری را باید آن ابزاری بدانیم که نخستین جهانبینی هر کسی را در ناخودآگاه او جای می دهد، چرا که آموزش زبان - و این سخن را تنها درباره زبان مادری می توان نوشت - از همان زمانی آغاز می شود که فرد هنوز زاده نشده است و در زهدان مادر صداهای برون را می شنود و رفته رفته با آنها خو می گیرد، نخستین صدا، صدای مادر است. همه آن صداهایی که دهان مادر بدر می آیند، بویژه سخن گفتن و آوازخواندن در ناخودآگاه کودک جای می گیرند و پس از زاده شدن نیز او را بیاد آرامش درون زهدان مادر می اندازند. پس نه تنها جهانبینی، که "کیستی" آدمی نیز از درون زهدان مادر شکل می گیرد.

زبان رسمی: اگر یک شهروند بلوچ بتواند به اداره آب و برق زاهدان برود و درخواستی به زبان بلوچی بنویسد و آن اداره نیز به درخواست او پاسخ گوید، اگر یک شهروند تبریزی بتواند در دادگاه با قاضی و وکیل و دادستان بزبان ترکی گفتگو کند، آنگاه این زبان مادری، زبان رسمی نیز بشمار خواهد آمد. یک زبان هنگامی رسمی است که شهروندان بتوانند کارهای روزانه خود را به آن انجام دهند و در این باره نیازی به یک زبان دوم نداشته باشند. این نیز یک حق شهروندی است و کسانی که در راه برپائی یک ایران آزاد و مردمسالار و گیتیگیرا تلاش می کنند، نباید این حق را از نگر دور بدارند، واگر نه اگر "حق شهروندی آموزش زبان مادری" با همین آموزش پایان بگیرد و شهروندان نتوانند آنرا در زندگی روزانه خود بکار بگیرند، هیچ گامی به جلو برداشته نشده است. چرا که آفرینش فرهنگی تنها به بخش بسیار کوچکی از گویشوران یک زبان باز می گردد، ولی رفتن به اداره ها و انجام کارهای روزانه تک تک گویشوران همان زبان را در بر می گیرد.

زبان سراسری: در کشوری مانند ایران با گوناگونی گسترده زبانی، که گاه گویشوران یک زبان از دو گوشه این کشور نیز سخن یکدیگر را بسادگی درنمیابند (1)، داشتن یک زبان سراسری گریزناپذیر است. زبان پارسی در دوازده سده گذشته در چنین جایگاهی جای گرفته است و از آنجائی که پارسها بنام یک ملت در پی فروپاشی پادشاهی ساسانیان از میان رفتند، (شاید اینجا و آنجا ایران، برای نمونه در میمند، بتوان بازماندگان این ملت سرافراز را باز یافت) و از خود چیزی جز یک زبان نتوانمند و یک فرهنگ پرچاره نداشتند، سخن از وادار کردن مردم ایران به پارسی گویی پیاوه ای بیش نیست، که شاهان این سرزمین بدرازای یک هزاره ترکیزان و ترکتیار بوده اند. پس پارسی نه زبان ملتی پیروز که زبان ملتی نابود شده است، زبانی که همچون فتنوس از آتش افتاده بر کیان کیستی ایرانی سربرکشید و به سنگری فرارست تا هر کسی که می خواست در برابر سرکوب فرهنگی مسلمانان و "عرب شدن" (2) برپاخیزد، در پشت آن پناه گیرد. پارسی نه بزور سرنیزه رضاشاه پهلوی، که به جادوی سخن عشق زبان سراسری مردم ایرانزمین شد.

با این همه زبان سراسری و میانجی تنها و تنها یک ابزار است و از جایگاه "بی چون و چرا" برخوردار نیست، آنرا می توان دگرگون کرد، می توان جایگاه و حتا بود نبودش را برای شهروندان گذاشت.

به حقوق شهروندی باز می گردیم. این حق بی چون و چرا که زبان مادری خود را بیاموزد، و آنرا چنان بیاموزد که بتواند در آن دست به آفرینش فرهنگی بزند. این حق، مانند برابری زن و مرد در همه زمینه ها، برخوردارگی از بهداشت و آموزش و پرورش و کار، و آزادی اندیشه از آن دسته حقوق شهروندی است که بر سر آن بگومگو و چون و چرا نمی توان کرد و آنرا برای نیز نمی توان گذاشت. جلوگیری از آموزش زبان مادری و آفرینش فرهنگی به آن زبان به همان اندازه بیخردانه و ناشدنی است، که به یک شهروند بگوئیم حق ندارد با پولی که از مادرش به او رسیده خانه ای بخرد و یا آنرا سرمایه کند و با کار و تلاش خود از آن سود ببرد.

به گمان من یک دولت مردمسالار گیتیگیرا نه تنها باید همه زمینه های شکوفائی زبانهای گوناگون مردم ایران را فراهم کند، که باید آموزش زبان مادری را درست بمانند زبان فارسی اجباری کند و فارسی زبانان را نیز وادارد تا یک زبان دیگر را هم بیاموزند. این کار نه تنها تک تک شهروندان را از یکی از حقوق بی چون و چرایشان برخوردار خواهد کرد (که این خود زمینه ای برای گسترش فرهنگ مردمسالاری و همچنین همبستگی ملی است) که به شکوفائی فرهنگ در ایران نیز کمک شایانی خواهد کرد. تماشاکی فیلم "لاک پشتها هم پرواز می کنند" بزبان کردی و با زیرنویس فارسی چشم اندازهای نوینی را در برابر چشممان من گشود. این فیلم را به هیچ زبان دیگری نمی توان دید. برگردان گفتگوهای آن به پارسی اگر چه دشوار نیست، ولی از ارزش فیلم فرومی کاهد و تماشاگر را به بیرون از کردستان پرتاب می کند. قبادی با ساختن این فیلم زیبا و دیدنی به زبان کردی نه کیان یکپارچگی ایران را به لرزه درآورده و نه مرزی بدور کردستان کشیده است، او با فیلمهایش مرزهای کردستان را بروی منی که کردی نمی دانم بازگشوده و مرا به میانه دردهای این مردم رنجیده کشانده است، کدام روش دیگری می تواند من پارسی-آذری را بهتر از این به آن شهروند سنجیدی بییوندد؟ کدام ابزار دیگری می تواند همبستگی میان قومهای گوناگون یک ملت را توان بخشد و دلهای آنان را به یکدیگر نزدیک کند؟ آرزوی من این است که در ایران هر روز چنین فیلمی ساخته شود و بتوان در زاهدان نشست و فیلمی از یک کارگردان تبریزی بزبان ترکی دید و در کردستان فیلمی از کارگردانی اهوازی بزبان عربی. این چنین است که از دل آمیزش این آفریده های فرهنگی و هنری یک "کیستی ملی" نوین

سربرمی آورد، کیستی فراگیری که همچون قالی ایرانی فرهنگها و آئینهای مردمان هشت گوشه این سرزمین در خود تنیده می دارد و هر ایرانی می تواند با نگرستن در آن چهره فرهنگی و "کیستی" خویش را بازبیند. همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی این چنین است که پدید می آید و به بار می نشیند، و نه با زیرپا گذاشتن حق بی چون و چراک شهروندی.

آموزش روشمند زبان مادری (در دبستان و دبیرستان) را سودها و هوده های دیگری نیز هست، برای نمونه کیسانی که زبان مادری خود را بدرستی فراگرفته اند، زبانهای دوم و سوم را نیز بسیار آسانتر و ژرفتر می آموزند. و همانان اگر زمانی بنویسند و یا فیلمی بسازند که برای همه ایرانیان و بزبان سراسری باشد، در این کار چیره تر و توانمندتر خواهند بود. از آن گذشته من آسایش و سربلندی خاورمیانه را در کمرنگ شدن مرزهای میان مردم آن می بینم و در دادوستد گسترده فرهنگی میان مردمان کشورهای گوناگون آن. ما خاورمیانه ایها تنها بر روی اقیانوس نفت و گاز و دیگر کانه های زیرزمینی نیست که راه می رویم. در دل این خاک ده هزار سال فرهنگ و شهرآئینی خفته است که باید بدست توانمند فرزندان فرهیخته این سرزمینها بیرون آید و سرمایه ای برای فرهنگ سازی شود، و این کار شدنی نخواهد بود، مگر آنکه فرزندان و فرهیختگان کشورهای این گوشه زمین دست بدست هم بدهند و بجای ایستادن در روبروی هم، در با هم گفتگو کنند. کشور ما ایران در این راه از جایگاه ویژه ای برخوردار است و از آنجا که نزدیک به همه زبانهای کشورهای همسایه ما (و بدنبال آن فرهنگ و باورها و آئینهای آنها) در ایران نیز گویشورانی انبوه دارند، می تواند رهبری چنین جنبشی را بدست بگیرد. اگر این زبانها در ایران پرورده شوند و دولت همه ابزارهای شکوفائی آنها را فراهم کند، گویشوران آنها خواهند توانست سایه درختان تناور آفریده های فرهنگی و هنری خود را بر کشورهای همسایه نیز بیفکنند. تنها در چنین خاورمیانه ای است که می توان دم از زندگی آزادانه و سرفرازانه "شهروند"ان زد.

دیگر اینکه گروهی از هواداران یکپارچگی ایران آزادی آموزش زبان مادری و رسمی شدن آنرا در راستای تکه تکه شدن ایران می دانند. من برآنم که چنین نیست و درست به بازگونه چنین چیزی باور دارم. با این همه و به نام یک ایرانی پایبند به حقوق شهروندی می گویم اگر که یکپارچگی سرزمینی ایران تنها و تنها در گرو سرکوب حقوق شهروندی مردم آنست، همان به که این دیوار بشکند و تک تک شهروندان (و نه تک تک قبیله ها!!!) آزاد شوند، ارزش یک جامعه به آزادی تک تک مردم آنست و هسته اندیشه آزادخواهی و انسانگرایی را "فرد" است که می سازد، نه قبیله، چه نام آن "قبیله ترکان" یا "قبیله کردان" باشد و چه "قبیله ایرانیان". کسی که ایران یکپارچه را بدون حقوق فراگیر همه شهروندان آن می خواهد، ارزش ملت ایران را به یک قبیله فرو می کاهد و در ژرفنای اندیشه اش همانندی بسیاری با همان نژادپرستان جدائی خواهی دارد که آرزوی فروپاشی ایران را در سر می پرورند. من پیش از این بارها نوشته ام (3) و در بخشهای آینده نیز نشان خواهم داد که اگر شاهنشاهی هخامنشی ستایش دوست و دشمن را پس از گذشت هزاره ها چنین برمی انگیزد، تنها از آن رو که شاهان این خاندان آزادیهای فرهنگی و زبانی و دینی مردمان کشور خود و کیستیهای گوناگون آنان را ارج می نهادند و به همین شیوه توانستند بیش از دو سده بر پنجاه ملت گوناگون فرمان برانند. اگر ما از گذشته تابناک و پرشکوه این آب و خاک سخن می گوئیم، نباید نگاهمان به کاخهای سر به آسمان کشیده، سربازان بی شمار، نشوری پهناور و زر و سیم انبوه گنجینه های نیاکانمان باشد. شکوه و بزرگی آنان در همزیستی فرهنگی مردمان آن روزگار است و اینکه شاهان پارسی زبان هخامنشی سنگنبشته های خود را به دو یا سه زبان می نوشتند و در ساختن پارسه از هنر همه مردمان کشور پهناور خود بهره جسته بودند تا هر کسی سیمای خود را در آن باز یابد.

نباید از یاد ببریم که در جهان پیشرفته امروز هر کسی خود را تنها تا اندازه ای شهروند و وابسته یک کشور می داند، که در آن از حقوق شهروندی برخوردار باشد. از همین رو است که پایبندان به حقوق بشر، حقوق شهروندی و مردمسالاری باید به تک تک این حقوق به یکسان بنگرند و برای رسیدن به همه آنها به یک اندازه تلاش کنند. باید پرچم حقوق فرهنگی و زبانی را از دست نژادپرستان جدائی خواه و قبیله گرایان گرفت و آنرا در کنار پرچمهایی چون "برابری زن و مرد"، "آزادی اندیشه و گفتار و نوشتار"، "حق برخورداری از کار، سرپناه، بهداشت و آموزش رایگان" و پیش و بیش از هر چیزی "حق برخورداری از نان" برافراشت. از یاد ببریم که در همه جای جهان واپسگراترین نیروها همیشه با زیباترین شعارها به میدان آمده اند و تنها هنگامی به پیروزی دست یافته اند که باورمندان راستین همان خواسته ها و شعارها میدان را به آنان سپارده اند و در ایران ما نیز چنین است، اگر ما از این خواسته ها و حقوق به آشکارا سخن نگوئیم، کسانی که از هم اکنون پستهای دولتی کشورهای جدا شده از ایران را میان خود بخش می کنند، آنها را در گوش همان مردم خواهند خواند در خوابشان خواهند کرد، تا به بهانه رهایی، دهه ها و سده ها به بندشان کشند.

محمد حسین بهجت (شهریار) که دلبستگی ژرفش به زبان ترکی آذربایجانی را با سروده درخشان "حیدربابا" بخوبی به نمایش گذاشته است، با شناختی که از شگردهای قبیله گرایان داشت، سروده بود:

اختلاف لهجه ملیت نرآید بهر کس / ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

قبیله گرایان ولی در برابر چنین سخنانی پنبه در گوش کرده اند و از این همه چالش بر سر نابرابری زبانی در پی رسیدن به یک چیزند:

ملت سازی.

دنباله دارد

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

بهار هشتاد و شش

مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. اگرچه قبیله گرایان می گویند یک ترکیزبان از هر کجای این جهان که باشد می تواند با دیگر ترکیزبانان، از اویغورهای چین گرفته تا ترکیزبانان بلغارستان "بسادگی" گفتگو کند، این سخن را گزافه ای بیش نباید بشمار آورد. حتا یک قشقایی و یک آذربایجانی و یک ترکمن نیز نمی توانند سخن یکدیگر را "بسادگی" دریابند.

2. سرنوشت کشورهایمانند مصر، سوریه، فلسطین، لبنان، عراق و لیبی و الجزائر و مراکش و تونس نشان می دهد که در نبود یک سنگر فرهنگی چگونه نه تنها زبان، که کیستی یک ملت بیکباره رنگ می بازد و از میان می رود و مصریان و آسوریان و آرامیان بیکباره عرب می شوند.

3. http://politic.iran-emrooz.de/more.php?id=10401_0_11_0_M